

تحلیلی از قضایای ثنائیه و ثلاثیه

بررسی روابط تصورات و تصدیقات دو بحث اصلی منطق یعنی معرف و حجت را تشکیل میدهد. مقصود نهائی از این بررسی دست-یافتن به ضوابط قابل اعتمادی است که بکمک آنها بتوان از احتساب صدق برخی از قضایا به صدق برخی دیگر حکم کرد. قبل از ورود به مبحث حجت، منطقیان ناگزیر بوده‌اند که نخست تعریف قضیه و اجزاء و اقسام آن و احکام ویژه هر قسم را مطالعه نمایند زیرا بدون شناخت قضیه و اطلاع از اقسام آن، احتساب صحیح روابط صوری قضایا مقدور نبود. به این ترتیب مبحث قضایا را به عنوان مقدمه باب حجت عنوان کردند همچنانکه تجزیه و تحلیل ورده بندی تصورات و مفاهیم را نیز به عنوان مقدمه باب معرف لازم شمرده‌اند.

از جمله مطالبی که در ارتباط با اجزاء قضیه حمله مطرح شده است، ورده بندی قضایای حمله به ثنائیه و ثلاثیه میباشد. مطابق این ورده بندی قضایای ثنائیه آنهایی هستند که مانند بسیاری از جمله‌های اسمیه زبان عربی از مبتدا و خبر و به اصطلاح منطق از موضوع و محمول درست شده‌اند. مثلاً قضیه «زید عالم» که دو جزء بیشتر ندارد

به تعبیر منطقیان ، قضیهٔ ثنائیه‌ای می‌باشد. قضایای ثلاثیه علاوه بر موضوع و محمول دارای رابطه یا نسبت حکمی نیز هستند مانند جمله فارسی «زید دانشمند است» که شامل موضوع ، محمول و فعل ربطی «است» می‌باشد .

متخصصین منطق در فلسفه اسلامی چنین نظر داده‌اند که در بعضی زبانها مثل عربی رابطه، هم میتواند از متن قضیه حذف شود چنانکه در مثال « زید عالم » دیدیم ، و هم میتواند در متن ظاهر شود مانند هو در قضیه « زید هو عالم » اما در برخی دیگر از زبانها مثل فارسی رابطه حتماً در متن قضیه ظاهر میشود . و در مواردی که قضیه به طور کامل بیان نشده باشد مانند « زید دانشمند » کسر آخر « دانشمند » تخفیف « است » میباشد نه حذف آن .

قطب‌الدین رازی در شرح شمسیه دربارهٔ قضایای

ثنائیه و ثلاثیه چنین میگوید :

والقضیه الحملیه باعتبار الرابطة اما ثنائیه او ثلاثیه لانها اذا ذكرت فيها رابطة كانت ثلاثیه لاشتمالها علی ثلاثة الفاظ لثلاثة معان وان حذف لشعور الذهن بمعناها كانت ثنائیه .
لعدم اشتمالها الا علی الجزئین بازاء معین^۱ .

و قضیه حملیه به اعتبار رابطه یا دو لختی و یا سه لختی ، زیرا هر گاه که رابطه در آن ذکر شده باشد قضیه سه لختی است چون دارای سه واژه است برای سه معنی و

۱- قطب‌الدین رازی ، شرح شمسیه چاپ سنگی ، فصل اول از مقاله

ثانی (شماره صفحه ندارد) .

هر گاه به خاطر آگاهی ذهن به آن ، حذف شود قضیه دو لختی است زیرا که آن شامل چیزی غیر از دو جزء که بر دو معنی دلالت دارند نمی‌باشد .

ابن سینا در اشارات ، موضوع دو لختی و سه لختی بودن قضا یا را در ارتباط با مبحث عدول و تحصیل آورده و چنین می‌گوید:

و یجب ان یعلم ان حق کل قضیه ان یکون لها مع معنی المحمول والموضوع معنی الاجتماع بینهما و هو ثالث معنییهما . و اذا توخی ان یطابق اللفظ المعنی بعدده استحق هذا الثالث لفظاً ثالثاً یدل علیه و قد یحذف ذلك فی لغات کما یحذف تارة فی اللغة العرب اصلاً کقولنا زید کاتب و حقه ان یقال زید هو کاتب و قد لا یمکن حذفه فی بعض اللغات کما فی الفارسیة الأصلية «است» فی قولنا «زید بیراست» و هذه اللفظة تسمى رابطة^۱ .

باید دانسته شود که شایسته هر قضیه حملیه این است که در آن علاوه بر معنی موضوع و محمول معنی اجتماع آندو نیز باشد و این اجتماع سومین آن دو معناست . و اگر بخواهی که لفظ با معنای قضیه [مطابقه عددی داشته باشد ، سومین [معنی] نیز مستحق لفظ سومی است که بر آن دلالت کند . البته در برخی زبانها [لفظ سوم] حذف میشود چنانکه در عربی گاهی آنرا حذف میکنند مانند زید کاتب

۱- ابن سینا ، الاشارات والتنبیهاات با شرح خواجه نصیرالدین طوسی

و حواشی قطب‌الدین رازی ، جلد اول ص ۱۲۵ .

درحالیکه باید گفته شود زید هو کاتب ولی حذف آن در پاره‌ای از زبانها ممکن نیست چنانکه در فارسی اصیل «است» را در جمله «زید دبیر است» (نمی‌توان حذف کرد) و این لفظ رابطه نامیده می‌شود .

به عقیده نگارنده رده بندی قضایای حملیه به ثنائیه و ثلاثیه به ترتیبی که معمول منطقیان مسلمان بوده خالی از مسامحه نیست . در زبانهای هند و اروپائی قضایای حملیه حتماً دارای رابطه (Copula) هستند و تا آنجا که به این زبانها مربوط است این رده بندی درست نیست . اما در زبان عربی هم این تقسیم بندی چندان واقع بینانه بنظر نمی‌رسد .

بطوری که از سخن قطب‌الدین رازی و ابن سینا برمی‌آید اصل این است که در زبان عربی ، قضایای حملیه سه‌لختی میباشند و قضایای دو لختی در نتیجه حذف رابطه قضایای سه لختی بدست آمده‌اند . جمله زید هو کاتب که الفاظی برابر با معانی سه گانه موضوع ، محمول ، و اجتماع و معیت آن دو دارد يك قضیه حملیه کامل است ، اما چون حذف رابطه یعنی هو در زبان عربی جایز است ، با حذف آن يك قضیه دو لختی مثل زید کاتب به دست می‌آید .

بنابراین تعبیر هر قضیه دو لختی زبان عربی صورت ناقصی است از يك قضیه سه لختی و اگر قرار باشد صورت کامل هر يك از این قضایای دو لختی را بدست آوریم ، باید ضمیر محذوف را به جای خود باز گردانیم . و همان طور که باز گردانیدن ضمیر هو به جمله زید کاتب نه تنها اشکالی ندارد بلکه باعث تکمیل صورت منطقی آن نیز

میشود ، به دیگر قضایای دو لختی هم باید بتوان ضمیر متناسب آنها را باز گردانید بدون آنکه از لحاظ قواعد زبان عربی کوچکترین اشکالی داشته باشد .

اکنون فرض کنید که سخن‌پیشینیان درباره قضایای ثنائیه و ثلاثیه زبان عربی درست باشد آنگاه کلام ایشان را به قضایائی که موضوع آنها را ضمیر تشکیل میدهد نقل کنید . بنا بر سخن ایشان جمله‌های «انا ایرانی» ، «انت ایرانی» و «هو ایرانی» صورتهای ناقصی هستند از «انا انا ایرانی» ، «انت انت ایرانی» و «هو هو ایرانی» و براین قیاس خواهد بود «نحن نحن ...» و «انتم انتم ...» و غیر آنها . این جملات ، با وجود اینکه با رده بندی دو لختی و سه لختی بودن قضایا سازگارند این عیب را دارند که اصلا عربی نیستند .

به گمان نگارنده قضایای دو لختی زبان عربی کاملترین صورت قضیه حملیه را دارند چیزی از آنها حذف نشده و ضمیر هو در جمله زید هو عالم هم رابطه نیست و نه از لحاظ معنی و نه از لحاظ نقش گرامری هیچ مشابهتی با «است» فارسی ندارد «است» نسبت حکمیه یعنی نشان دهنده سلب و ایجاب حکم در زبان فارسی است و این کاری است که مطلقا از هو ساخته نیست . قضایای حملیه در زبان عربی بصورت جمله اسمیه و دو لختی میباشند مگر در مواردی که حکم به زمان خاصی تخصیص یافته باشد مانند کان زید عالما که در این صورت فعل ناقص کان را باید مشخص زمان قضیه دانست . چه در مواردی که اسناد بطور مطلق و مستقل از زمان باشد هیچگونه فعل ربطی در جمله نمی‌آید و براین فرض که کان را علاوه بر بیان زمان قضیه متضمن معنی

رابطه هم بدانیم باز نمی‌توان موضع ضمیر هو در جمله زید هو عالم را مانند موضع کان در جمله کان زید عالماً دانست زیرا با وجود کان آوردن ضمیر هو در جمله مانعی ندارد و اگر گفته شود کان زید هو عالم ، جمله ثنائیه هو عالم خبر کان خواهد بود نه اینکه هو تکرار کان باشد .

فعل کان و ضمیر هو هرگز موضع گرامری مشابهی را ندارند و بطور کلی ضمیر که جانشین اسم است نمی‌تواند و نباید به جای فعل ربطی اعتبار شود . از دیدگاه نحو زبان عربی هم قسمت هو عالم در جمله زید هو عالم را قضیه دو لختی کاملی دانسته‌اند که در آن ضمیر هو مبتدا و عالم خبر و همه جمله اسمیه هو عالم جمعاً خبر برای زید می‌باشد .

شاید گفته شود که تحلیل گرامری از يك بخش کلام میتواند با تحلیل منطقی آن متفاوت باشد و لذا ضمیر هو با وجود اینکه از دیدگاه گرامری مبتدای ثانی است ، از لحاظ منطقی میتواند رابطه بحساب آید. امید نگارنده اینست که کسی از اهل منطق چنین ادعائی را عنوان نکند ولی براین فرض که شخصی صرفاً برای دفاع از گفته پیشینیان به این ادعا توسل جوید ، سخن وی نادرست است . تحلیل منطقی قضایا ساخت گرامری آنها را منقلب یا نفی نمی‌کند . امکان ندارد که يك مقوله صرفی یا نحوی در تحلیل منطقی به جای مقوله صرفی یا نحوی دیگری معرفی شود ، یعنی مثلاً آنچه از لحاظ نحو فاعل جمله‌ای به حساب آمده از دیدگاه منطق فعل شود یا ضمیر که در گرامر جانشین اسم است از لحاظ منطق نقش فعل را به خود بگیرد . چنین سخنی گزافه است. منطق اصولاً درصدد قلب مقولات گرامری نیست و ضمیر

هو در هیچ منطقی نباید به منزله فعل ربطی به حساب آید. بلی بین تعبیر نحوی ضمیر هو در جمله زید هو عالم و تعبیر منطقی آن، تا این حد میتوان تفاوت قائل شد که گفته شود که ضمیر هو که از لحاظ نحوی مبتدای ثانی به حساب می‌آید از لحاظ منطقی چیزی جز تکرار همان زید نیست و مدلول منطقی زید هو عالم با مدلول منطقی زید عالم هیچ فرقی ندارد.

اکنون ببینیم که به چه مناسبت مدلول هو را معادل فعل ربطی «است» دانسته‌اند فارابی در کتاب الحروف در این باره سخنی دارد که ما در مقاله پیشین نقل کردیم^۱. و اکنون بخشی از آن را برای توضیح مطلب اخیر تکرار می‌کنیم:

و لیس فی العربیة منذ اول وضعها لفظة تقوم مقام «هست فی الفارسیة و لامقام» استین فی الیونانیة ... فلما انتقلت الفلاسفة الی العرب و احتاجت الفلاسفة الذین یتکلمون بالعربیة و یجعلون عباراتهم عن المعانی الی فی الفلاسفة و فی المنطق بلسان العرب و لم یجدوا فی لغة العرب منذ اول ما وضعت لفظة ینقلوا بها الامکنة الی یتعمل فیها «استین» فی الیونانیة و «هست» بالفارسیة فیجعلوها تقوم مقام هذه الالفاظ فی الامکنة الی یتعملها فیها سایر الامم فبعضهم رأی ان یتعمل لفظة هو مکان «هست» بالفارسیة و استین بالیونانیة^۲.

و در عربی از ابتدای پیدایش آن واژه‌ای نبود که به جای هست فارسی و استین یونانی قرار گیرد ... سپس

۱- سعید رجائی خراسانی «نگاهی کوتاه به دگرگونیهای مفهوم وجود»

نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی، شماره ۱۱۹، ص ۷۲-۳۲۰

۲- فارابی، کتاب الحروف، به تصحیح محسن مهدی، بیروت ۱۹۷۰

هنگامیکه فلسفه به عربی منتقل شد و فلاسفه عربی زبان ضمن بر گرداندن عبارات فلسفی و منطقی به زبان عربی به آن نیازمند شدند و چیزی معادل آن در زبان عربی نیافتند که به جای استین یونانی و هست فارسی و معادل آنها در دیگر زبانها قرار گیرد، رأی برخی بر این قرار گرفت که واژه هو را به جای «هست» فارسی «واستین» یونانی بکار برند.

سرگذشت معرفی هو به جای فعل ربطی زبانهای هند و اروپائی از نخستین روزهای ورود فلسفه یونان به زبان عربی آغاز میشود. هنگامیکه فلسفه یونان به زبان عربی راه یافت، توجه مترجمین و بنیان گذاران فلسفه اسلامی به وجود رابطه در زبان یونانی و عدم آن در زبان عربی معطوف شد. به جای اینکه نکته مزبور ذهن ایشان را به تفاوت اساسی ساخت زبان عربی با زبان یونانی منتقل کند، تصمیم گرفتند به هر ترتیبی که شده در این زبان هم معادلی برای رابطه پیدا کنند. ایشان حل مشکل خود را در قضایائی مثل زید هو عالم جستجو کردند و ضمیر هو را که از لحاظ نحوی مبتدای ثانی و در واقع نوعی تأکید است معادل فعل ربطی گرفتند اما همانطور که فارابی هم تصریح کرده است بعداً واژه «موجود» را به جای هو و برابر با «هست» فارسی و «استین» یونانی قرار دادند. بدون شك انصراف ایشان از ضمیر هو به موجود دلیلی جز نادرست بودن انتخاب هو به عنوان رابطه نمی توانست داشته باشد. سئوالی که برای ایشان پیش نیامد این است که در زبانی که طبیعت و ساخت آن اصولاً احتیاجی به ذکر رابطه ندارد چگونه میتوان رابطه ای را اختراع کرد؟ و بر این فرض که کلمه ای

را هم بنا به تعریف معادل «است» معرفی کنیم ، وقتی ساخت زبان نیازی به آن ندارد ، چگونگی و در کجای جمله میتوان آن کلمه را قرار داد؟

میدانیم که بعضی از زبانها فاقد بعضی از واژه‌ها بوده‌اند . مثلا در زبان انگلیسی واژه‌ای برابر با «زیره» یا «کراویه» فارسی یا «جمل» عربی وجود نداشته زیرا یا در فرهنگ انگلیسی کراویه و شتر شناخته نشده بوده و یا در سرزمینهایی که مردمش به انگلیسی سخن می‌گفته‌اند اصلا کراویه و شتر نبوده که مردم آنها را بشناسند و برای آنها واژه‌ای قرار دهند و هنگامیکه کراویه و شتر به انگلیسی زبانها معرفی شد نام آنها را بصورت Caraway و Camel در زبان خود وارد کردند. مشهور است که اسکیموها به مقتضای شرایط اقلیمی خود برای برف چندین واژه دارند که برای آنها در بسیاری از زبانهای زنده دنیا معادلی یافت نمی‌شود . زیرا مفاهیم و معانی متعددی که اسکیموها به حکم شرایط خاص زندگی خود برای برف ساخته‌اند در فرهنگ دیگر مردمان پیدا نمیشود . بی‌شک اگر شرایط اقلیمی دیگر مردمان مانند شرایط سرزمین اسکیموها باشد یا بومیان آن اقلیمها هم اکنون برای برف واژه‌های گوناگون دارند و یا در برخورد های فرهنگی با اسکیموها البته اگر چنین برخوردهائی باشد ، واژه‌های مربوط به برف را از اسکیموها میگیرند . اسم داروها ، ابزارهایی نو و مفاهیم علمی جدید هم با ورود خود آن داروها و ابزارها و مفاهیم ، به زبان عربی یا فارسی راه یافته همانطور که واژه شربت یا الکحل به فرهنگ انگلیسی مهاجرت کرده است . این گونه داد و ستد در بین زبانهای مختلف امری است مسلم

و غیر قابل تردید .

اما گاهی واژه‌ای در يك زبان یافت نمی‌شود نه به دلیل اینکه مسمی یا مدلول آن واژه در این زبان نیست بلکه به دلیل اینکه ساخت این زبان طوری است که بدون وضع يك واژه خاص میتواند آن مفهوم را برساند مثلاً اسم معرفه و اسم نکره در زبان انگلیسی و فارسی وجود دارد ولی زبان انگلیسی هم حرف تعریف دارد و حرف تنکیر، در حالی که زبان فارسی حرف تعریفی که برابر the انگلیسی باشد ندارد . و هر گاه اسم نکره‌ای در فارسی معرفه شود فقط بیاه نکره آن را حذف میکنند و اصلاً لزومی ندارد که چیزی مثل the انگلیسی به اول آن بیفزایند . واضح است که نبودن واژه‌ای برابر the در فارسی دلیل ضعف زبان فارسی نیست و اینطور نیست که فارسی زبانان در تفکیک اسم معرفه از نکره اشکالاتی داشته باشند که انگلیسی زبانان ندارند . برعکس در اینجا زبان فارسی است که اقتصادی‌تر عمل کرده به این معنی که تنها با استفاده از علامت نکره مسئله تفکیک اسامی معرفه و نکره را حل کرده است . حال اگر مترجم بسه اصطلاح دلسوزی به زعم خود در صدد تکمیل زبان فارسی بر آید و حرف تعریفی مثل الف و لام عربی ابداع کند تا بتواند حرف تعریف the انگلیسی را هم به يك کلمه فارسی ترجمه کند مسلماً ساخت زبان فارسی را نفهمیده و رنج بیهوده برده است . بودن کلمه هست یا است در فارسی و استین در یونانی و نبودن آنها در عربی درست از قبیل بودن the در زبان انگلیسی و نبودن آن در زبان فارسی است . کلمه‌های «است» و «استین» اسم يك شیئی نیستند که عربها بدلیل عدم آشنائی با آن شیئی اسم آنرا ندانند . اینها از ویژگیهای

ساخت زبان فارسی و یونانی میباشند که در زبان عربی یا هرزبانی که از لحاظ ساخت با فارسی و یونانی متفاوت باشد دیده نخواهد شد . نبودن آنها نقضی برای زبان عربی نیست . این طور نیست که عربی گویان که معادل «هست» فارسی و «استین» یونانی را ندارند معنی اسناد را نفهمند یا قضایای حملیه بکار نبرند برعکس ساخت زبان عربی طوری است که برای بیان قضیه ذکر مبتدا و خبر یا موضوع و محمول به همان اندازه وافی به مقصود است که برای گویندگان زبانهای هند و اروپائی ذکر مسند الیه و مسند و رابطه . يك عربی گوی و يك فاوسی گوی هر دو به سادگی و وضوح مساوی می توانند دانشمند بودن زید را تصدیق کنند ولی تعبیر لفظی همین تصدیق در زبان فارسی بصورت جمله سه لختی «زید دانشمند است» میباشد و در زبان عربی بصورت جمله دو لختی « زید عالم » و « ما بازاء ذهنی جمله «زید دانشمند است» عیناً مساوی است ، با ما بازاء ذهنی « زید عالم » و اصلاً لزومی نداشته که برای «است» فارسی و «استین» یونانی يك معادل عربی مثل هو یا موجود دست و پا کنند بلکه همان حالت مسند بودن عالم درست برابر با دانشمند است فارسی است^۱ .

۱- جالب است که صورت قضایای حملیه در منطق می مانند صورت آنها در زبان عربی است . یعنی اگر مثلاً حرف Z را به جای زید و حرف d را به جای دانشمند بکار بریم ترجمه نمادی قضیه «زید دانشمند است» بصورت Zd نشان داده میشود که در آن کوچکترین اثری از فعل ربطی «است» یا «استین» پیدا نیست . با این حساب زبان عربی از لحاظ صورت قضایا منطقی تر از زبانهای هند و اروپائی است و بنابراین اشکال قدما در اصل به اصل به خاطر زبان یونانی بوده نه ناشی از زبان عربی .

از آنچه که تا کنون گذشت دو نکته بسیار کوچک و شاید با اهمیت بدست می آید . یکی اینکه دو لختی بودن قضایا در زبان عربی و سه لختی بودن آنها در زبانهای فارسی و یونانی تفاوتی است که فقط در مرحله زبان ظاهر میشود نه در مرحله فکر . قالب منطقی قضایا و صورت آنها در عربی و فارسی و یونانی یکی است . و مطالعه اجزاء منطقی قضیه باید با مراجعه به این قالب و صورت و بدون توجه به ویژگیهای یک زبان خاص انجام یابد . در این صورت حق این بود که در صورت لزوم به تفاوتهای زبانی که بین قضایای یونانی و عربی وجود دارد توجه کنند تا آن تفاوتها در مباحث منطقی وارد نشود نه اینکه زبان عربی را هم اصولاً بر اساس قضایای سه لختی مطالعه کنند و آنگاه قضایای دو لختی این زبان را ناشی از جواز حذف ضمیر هو که به غلط برابر با فعل ربطی «استین» به حساب آمده بود بدانند .

حق این است که صورت ذهنی «زید عالم» و «زید دانشمند است» یک چیزند . این دو جمله هر دو یک تصدیق را بیان میکنند و شعور و آگاهی به ارتباط بین زید و دانشمند شرط تحقق آن تصدیق است حال خواه این تصدیق به وسیله ذهن عربی زبان انجام یابد و خواه توسط ذهن فارسی زبان یا چینی زبان ، و حتی تصدیق ، چیزی جز اعتراف به آن ارتباط نیست مسئله سه لختی بودن قضایای یونانی از ویژگیهای زبان یونانی بوده که نمی بایست بصورت یک مطلب منطقی مستقل از زبان مطرح شود و اقتضا کند که برای قضایای دو لختی زبان عربی توجه سه لختی اختراع کنند .

دیگر اینکه نباید پنداشت که چون قضیه حملیه زبان عربی دو

لختی است . پس در زبان عربی حکم یا اسناد هیچ اثر لفظی در اجزاء جمله ندارد . در زبان فارسی و دیگر زبانهای هند و اروپائی فعل ربطی «است» یا «هست» که فارابی به آن اشاره کرده بود نساظر بر ارتباط و اسناد محمول به موضوع است . یعنی وقتی وصف دانشمند را به زید اسناد میدهیم ، اثر زبانی این اسناد با فعل ربطی «است» ظاهر میشود . به تعبیر دیگر فعل ربطی مسند بودن یا خبر بودن وصف دانشمند را نشان می‌دهد و این درست همان کاری است که از اعراب خبر در عربی برمی‌آید . حالت مسند بودن يك اسم در زبان عربی طوری است که خود به خود تغییر لفظی خاصی را برای اسم اقتضا میکند که از آن به اعراب مخصوص خبر تعبیر می‌کنند . تفاوت بین کلمه عالم وقتی که بصورت مفرد باشد تا وقتی که در يك مرکب بصورت خبر بکار رود همین است که در حالت خبر بودن ناگز عالم (با تنوین رفع) تلفظ میشود و حتی اگر اظهار این حرکت با حرف آخر خبر یا با طبیعت آن (مثل کلمات مبنی) مجانست نداشته باشد باز اسمی که در موضع خبر قرار گرفته دارای اعراب تقدیری یا محلی میدانند . بنابراین اگر کسی با نظر دقیق بخواهد «است» فارسی را که اثر لفظی اسناد است در جمله «زید عالم» پیدا کند باید آن را در تغییرات اعرابی که به خاطر اسناد در اجزاء جمله ظاهر شده جستجو کند و همان اعراب یا تغییر حرکتی را که به خاطر خبر بودن عالم بر آن بار شده معادل «است» یا «هست» بداند نه ضمیر هو در جمله زید «هو عالم» را چون اثر لفظی اسناد عالم به زید همان اعراب است نه ضمیر هو . همان طور که فارابی بیان کرد ، فلاسفه اسلامی در همان آغاز

ورود فلسفه یونان به فرهنگ اسلامی پی بردند که ضمیر هو معادل مناسبی برای «است» فارسی و «استین» یونانی نیست و «موجود» و «وجود» را برابر با «هست» و «هستی» و به جای هو و هویت قرار دادند. اما باید ببینیم چه مشکلی باعث شد که در طول تاریخ هزار ساله منطق در بین مسلمین همه جا در کتابهای منطق هو را معادل «است» بدانند. اگر جانشین کردن «موجود» به جای «هو» در مباحث فلسفی کار درستی بود به چه دلیل از آن تاریخ تا کنون در متون منطقی همه جا «هو» به عنوان رابطه باقی مانده^۱.

پاسخ این سؤال را نیز شاید در ساخت زبان عربی جستجو کرد. بطوریکه گذشت، ساخت زبان عربی طوری است که قضایای حملیه غیر زمانی آن اصلاً فاقد فعل ربطی میباشند چون ساخت گرامری و نحوه ترکیب زبان، این قضایا را از رابطه بی‌نیاز می‌کند، واژه «وجود» یا «موجود» با وجود اینکه برای رسانیدن «هست» و «هستی» مناسبتر از «هویت» و «هو» تشخیص داده شده بودند، به دلیل طبیعت دو لختی قضایای زبان عربی، با قالبهای گرامری این زبان پیوند

۱- با وجود اینکه پیروان اصالت وجود در بحثهای هستی‌شناسی خود همه جا اصطلاحات «وجود» و «موجود» را به معنی «هستی» و «هست» بکار برده و حتی مفاد کان تامه را «وجود» و کان ناقصه را فعل ربطی و وجود ربطی دانستند باز در کتابهای منطق خود هو را رابطه نامیده‌اند. برای مثال به منابع زیر که نوشته اشهر پیروان اصالت وجود است مراجعه فرمایند: صدرالدین شیرازی، اللغات المشرقیه فی الفنون المنطقیه با شرح و ترجمه عبدالحسین مشکوة الدین زیر عنوان منطق نوین ص ۱۴-۱۳ متن ص ۵۸ ترجمه و ص ۳۵۱ شرح سبزواری حاج ملا هادی شرح منظومه ثانی ص ۱۷.

نخوردند و صرفاً بصورت دو واژه برای دو مفهوم انتزاعی در این زبان بکار رفتند. در نتیجه کلمه «موجود» نتوانست مانند «استین» یونانی با «است» فارسی که فعل ربطی و جزء ساخت قضایای این دو زبانند، در عربی بصورت فعل ربطی در قضایا جا بیفتد چه برای رابطه در قضایای این زبان جایی نیست و با ابداع يك واژه نمیتوان عربی زبان را وا داشت که برای معنای «زید دانشمند است» بگوید «زید عالم موجود» زیرا این جمله عربی نیست، بنابراین در مبحث قضایا نمیشد «موجود» را به جای «هو» به خورد گرامر زبان داد. در نتیجه این عدم تجانس منطقیان مسلمان ناگزیر بودند هنگام سه لختی کردن قضایای عربی به همان ضمیر هو متوسل شوند. لذا هو که از لحاظ گرامری مبتدای ثانی و از لحاظ منطقی چیزی جز تکرار موضوع قضیه نمیشد، با اینکه از نظر خود فلاسفه هم معادل مناسبی برای رابطه نبود، چون بهر حال در بعضی قضایا بکار میرفت همچنان معادل رابطه بحساب آمد. در حالیکه اگر تفاوت اساسی که بین ساخت زبان یونانی و ساخت زبان عربی وجود دارد مطمح نظر پیشتازان فلاسفه اسلامی قرار گرفته بود شاید هرگز معرفی هو به عنوان فعل ربطی و «هویت» به جای «هستی» و سپس تبدیل آنها به «موجود» و «وجود» و نیز بسیاری از گفتگوهای موبوط به این مباحث پیش نمی‌آمد.

۱- نگارنده با زبان عبری و سریانی هیچ آشنائی ندارد ولی بقرار اطلاعاتی که از آقای محمدمهدی کرانی، همکار دانشمند و عضو گروه ادبیات فارسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه آذربایجان دریافت کرده‌ام در این دو زبان هم فعل ربطی بکار نمی‌رود و اگر فقدان آن در زبان آرامی هم مسلم شود. آنگاه دو لختی بودن قضایای حملیه را باید از اختصاصات همه زبانهای سامی دانست.

اکنون ، درارتباط با ابداع هو و هویت ، موجود و وجود برای «است» ، «هستی» و «استین» سؤال دیگری مطرح میشود . میدانیم که اکثریت قریب به اتفاق فلاسفه اسلامی و بی شک همه فحول ایشان از سرزمینهای بوده اند که زبان بومی ایشان عربی نبوده . آیا احتمال ندارد که سعی ایشان برای ابداع رابطه در زبان عربی تحت تأثیر سه لختی بودن زبان مادریشان هم انجام گرفته باشد ؟ دیگر اینکه میدانیم که فلسفه یونان هرگز به اندازه ای که مورد توجه مسلمانان غیرعرب بوده بوسیله اعراب استقبال نشده است و حتی امروز هم در بسیاری از دانشگاهها و مراکز علمی کشورهای عربی جز عده قلیلی از استادان و دانشجویان به مطالعه فلسفه و حتی فلسفه اسلامی نمی پردازند .

آخرین سئوالی که اقتراحاً مطرح میکنیم اینست که آیا نمیتوان رغبت چشمگیر مسلمانان غیر عرب را به فلسفه اسلامی که اصلاً یونانی است به خاطر مناسبتهای موجود بین ساخت و مقولات زبان مادری ایشان با قالبها و ساخت زبان یونانی دانست و همچنین بی رغبتی اعراب را به فلسفه اسلامی تا حدی معلول اختلاف ساخت و قالبهای زبان عربی از یکسو و ساخت و مقولات زبان یونانی از سوی دیگر دانست ؟ خلاصه اینکه آیا بین زبان يك قوم و مقولات فکری و فلسفی ایشان ارتباطی نیست ؟ و همین ارتباط نمیتواند يك فلسفه را در کام قومی گوارا و مطبوع و در کام قومی دیگر نامطبوع جلوه دهد ؟